

# قرآن مبین

---

(۱۶)

سوره فیل

---

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## سوره فیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ، وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ.

### شان نزول

پیش از اسلام مکه دارای اهمیت ویژه‌ای بود؛ مهم‌ترین مرکز دینی جزیره العرب بود؛ و در عین حال یکی از مهم‌ترین مراکز تجاری منطقه به شمار می‌رفت. در زمان دعوت پیامبر خاطره‌ی تهاجم عامل پادشاه حبشه (ابرهه) در یمن، هم‌چنان در یادها زنده بود. این حادثه در سالی رخ داد که پیامبر به دنیا آمدند. آن سال (۵۷۰ میلادی) به عام الفیل معروف شد.

هدف این حمله پایان دادن به حاکمیت مکه در تجارت منطقه، و انتقال به یمن بود. و در نهایت برای ابراز وفاداری به حبشه که هم‌پیمان روم بیزانس بود. به همین جهت ابرهه در یمن، برای انتقال مراسم حج، معبدی به نام قلیس ساخت، که هیچ نتیجه‌ای نداشت. و در نهایت تصمیم گرفت به مکه حمله کند. سپاهیان ابرهه که مجهز به فیل بودند، در بیرون

از مکه اردو زدند؛ قریش که از این موضوع مطلع شد، بزرگ خود را که در آن زمان عبدالمطلب بود، به همراه بزرگ بنی بکر و بنی هذیل برای مذاکره فرستاد. آن‌ها یک‌سوم درآمد تهامه (منطقه‌ای کنار دریا از مکه تا یمن) را به ابرهه پیشنهاد کردند، به شرطی که از اندیشه‌ی ویرانی مکه منصرف شود. اما ابرهه نپذیرفت. عبدالمطلب به مردم مکه زمان داد تا از مکه خارج شده، و در دره‌های اطراف پناه بگیرند. در این یورش ابرهه با ابابیل مواجه شد، و شکست سختی خورد؛ زخمی شد و به صنعا گریخت، و در آن‌جا مرد.

نقل دیگری که مشهور است، این است که عبدالمطلب بعد از حضور نزد ابرهه، پیگیر اموال غارت شده و خصوصاً شترهایش که سپاهیان او غارت کرده بودند شد. سپاهیان ابرهه قبلاً به غارت اموال مردم پرداخته بودند. ابرهه اموال و شتران عبدالمطلب را بازگرداند. و ظاهراً بی‌میل نبود که او شفاعت کعبه را کند، تا بهانه‌ای برای انصراف از ویرانی مکه داشته باشد. اما عبدالمطلب گفت: **أنا ربّ الإبل، و للبيت ربّ يحفظه.**

ضَلَّ:

مقایس: ضیاع الشیء و ذهابه فی غیر حقّه.

مصباح: ضلَّ الرَّجُلَ الطَّرِيقَ.

مفردات: العدول عن طریق مستقیم.

التحقیق: هو ما یقابل الإهتداء.

در اکثر کتب لغت حتی التحقیق ضلَّ را مقابل هدایت معنا کرده‌اند، در حالی که هدایت موضوعی دینی است، و مقابل آن گمراهی نیز گزاره‌ی دینی متأخر است، و ریشه‌ی این لغت را بازنمایی نمی‌کند. در بعضی کتب مانند مصباح ضلَّ الرَّجُلَ عن الطَّرِيق آمده است. این استعمال ما را به اصل معنا نزد عرب آن زمان نزدیک می‌کند. وقتی شخصی در میانه راه گم می‌شد، و نمی‌توانست راه را پیدا کند ضال می‌گفتند. نزدیکی معنا به گمراهی در برابر هدایت، این لغت را در این معنا متبادر کرده است. به نظر چنین می‌رسد که تحویر کلید واژه‌ی اصلی یافت این لغت باشد.

أبَابیل:

از لغات دشواری است که در ریشه‌ی آن اختلافات زیادی وجود دارد. پیش از وحی در اشعار عرب به کار رفته‌است. مانند امرء القیس که أبابیل طیر استعمال کرده‌است. اعیسی نیز همین‌گونه همراه با طیر استعمال کرده‌است. برخی آن را جمعی که مفرد ندارد دانسته‌اند، و برخی مانند کسائی مفردش را أبول گفته‌اند. به معنای دسته‌ی پراکنده‌ی پرنده، اسب و یا شتر.

مشهورترین معنایی که برای اَبابیل بیان شده است پزندگانی‌اند که دسته دسته به دنبال هم می‌آیند، از این جهت آن را با استعمال الإبل المؤبلة قیاس کرده‌اند.

برخی خاورشناسان آن را مشتق از ابیل به معنای تاول دانسته‌اند. در واقع آن را بیماری تلقی کرده‌اند که موجب از بین رفتن سپاهیان ابرهه گردید.

در شکل این پزندگان نیز نظرات مختلفی وجود دارد. بیشتر پژوهشگران آن‌ها را خطاطیف به معنای پرستو دانسته‌اند. که مستند به قول عایشه نیز می‌باشد.

در روایات صرفاً به مرغی بین آسمان و زمین که لانه دارد، و تخم می‌گذارد گفته شده است. و بیان شده که هر پرنده سه سنگ در چنگال و منقار خود داشت. و بعد از ریختن سنگ‌ها بر روی لشگریان مرض آبله پدید آمد، و همه را نابود کرد جز یک نفر.

سجل:

مقایس: يدلّ علی الضباب شیء بعد إمتلائه.

التحقیق: هو الجمع و الكنز. ان السجیل من السّجل، و هو علی فعیل مبالغة كالصّدیق. و يدلّ علی ما یجتمع اجزاءه و یشتدّ للرّمی كالطین اللّزق الصّلب المطبوخ.

فهذه كلمة عربية اصيلة و ليست بأخوذة من الفارسیة، گل سنگ.

هر چیزی که اجزای جمع و یک‌پارچه داشته باشد، و در عین حال چنان محکم باشد، که برای پرتاب مناسب باشد.

مانند گل و خاک مرطوبی که خشک و خیلی سفت شده باشد.

سجیل ریشه‌ی عربی دارد، و منشاء فارسی به گمان عده‌ای ندارد.

عصف:

مقاييس: يدلّ على خفة و سرعة. فالاول من ذلك العصف: ما على الحبّ من قشور التّين. و العصف ما غلى ساق الزرع من الورق الذي ليس فتفتت كل ذلك من العصف. فجعلهم كعصف مأكول، قال بعض المفسّرين: كلّ زرع أكل رزعه و بقى تنبه.

التحقيق: هو سرعة بشدّة. (در آيه) العصف ما فيه و فى جريان حياته سرعة شديدة الى الفناء. و ليس له صلابة و دوام و استمرار حياة، بل يفنى و يصفرّ و يزول سريعاً. و هذا اذا انضمّ الى كونه مضاعفاً و مأكولاً، فيشتدّ فنائه و زواله.

الميزان: العصف ورق الزرع و العصف المأكول ورق الزرع الذي أكل حبه أو قشر الحب الذي أكل لبه و المراد أنهم عادوا بعد وقوع السجيل عليهم أجسادا بلا أرواح أو أن الحجر بحرارته أحرق أجوافهم.

سرعت شديد، اصل معنا در آيه با نگاه به معنای اصلی، سرعت گرفتن به سمت فنا و اضمحلال است. وقتی به مأكول ضمیمه می شود، نشان دهنده ی زوال و فنا ی سریع تر است.

عصف به پوسته و غلاف دانه، وقتی دانه از درون فاسد شده باشد هم اطلاق می شود، که باز مصداقی از معنای اصلی است.

آیه ۱:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

این آیه استفهام انکاری است؛ نزدیکی زمان وقوع حادثه به نزول آیات، دلیل آمدن ألم تر کیف را روشن می‌کند. در اذهان مردم آن دوران این واقعه کاملاً زنده بوده است. چند سالی بیشتر از آن نمی‌گذشته است. و حتی بعضاً کسانی که این اتفاق را دیده بودند، هنوز زنده بودند.

اصحاب فیل گفته شده‌است، نه اصحاب ابرهه یا یمن، چرا که مباحث سپاهیان یمن به فیل‌هایشان بود، و گمان می‌کردند با قدرت زیاد فیل‌ها هیچ کس یارای مقابله با آنها را ندارد. تکیه‌گاه آنها فیل بود، بنابراین آمدن اصحاب فیل تحقیری برای آنها است.

آیه ۲:

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

قصد آنها چون پلید بود کید اطلاق شد. و به انجام نرسید، در میانه باقی ماند و تباه شد!

آیه ۳:

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

دسته دسته پرندگانی که از پی هم می آمدند را بر ایشان فرستادیم. ظاهرشان مطابق نقل، شبیه پرستو بوده است. اما به نظر بنده اهمیتی ندارد که نوع پرندگان، یا رنگشان و ... چه بوده است. مهمّ اتفافی است که افتاه، و نزدیک ترین تأدیب الهی به زمان ما می باشد؛ که به صورت خرق عادت درباره ی عدّه ای رخ داده است.

آیه ۴:

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ

این پرندگان با سنگ هایی که چنان گل خشکیده سفت بود، سپاهیان را هدف قرار می دادند. در علت مرگ سپاهیان ابرهه مطالبی گفته شده است، مانند این که سنگ ها به هر کسی می خورد دچار بیماری هایی مانند حصبه و آبله می شد، و فوراً می مرد. به نظر می رسد این ها قصه پردازی است. تعداد سنگ های زیاد از ارتفاع بالا آسیب فراوان می زند؛ به علاوه که ترس و التهابی که به دل سپاهیان و طبعاً فیل ها افتاده بود، خود عامل هلاکت بود. پرداختن به حواشی حادثه، اصل موضوع را که مایه ی عبرت است به حاشیه و فراموشی خواهد برد.

آیه ۵:

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ

سپاهیان ابرهه به سرعت به سمت هلاکت رفتند. یعنی از زمان ریزش سنگ‌ها تا هلاکت آن‌ها زمانی فاصله نشد. دو بیان برای هلاکت در تفاسیر وجود دارد، که هر دو می‌تواند نشانه‌هایی از سرعت هلاکت آن‌ها باشد:

۱. مانند غلاف و پوسته‌ی دانه که از میان تهی و فاسد می‌شود از میان رفتند.

۲. چنان گاهی گردیدند که چهارپایان خورده، و به سرگین تبدیل شده، و پایمال شده است.

در واقع آیه می‌خواهد هم سرعت هلاکت، و هم باقی نماندن آن‌ها را بیان نماید.

مطلبی ذوقی:

وقوع این حادثه در سال تولد پیامبر مهربان، لطافت و حکمتی دارد. پس از این حادثه، خرق عادت دیگری (عذاب عمومی الهی) اتفاق نیفتاده است. لطافت آن برکت و رحمتی است که با تولد جسمانی پیامبر رخ داد، و عالم را فرا گرفت؛ و عذاب عمومی رخت بر بست. به واسطه‌ی وجود مبارک او، عذاب در دنیا دیگر به این شکل واقع نخواهد شد. لطافت دیگر، نقل این داستان برای پیامبر است، که با عبارت **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ** ... بیان گردید. گویا هیچ کس در عالم نیست؛ با وجود این که در آن زمان چنان که بیان شد، عده‌ای زیادی با چشمان خود این حادثه را دیده بودند؛ **أَمَّا** انگار اصلاً دیگران نیستند. خداوند با پیامبرش سخن می‌گوید، و او با جان می‌شنود.